

ارزیابی جایگاه صحابه در تبیین قرآن

آیت الله شیخ محمد سند

ترجمه: دکتر محسن احتشامی نیا

چکیده: این گفتار، در باب جایگاه صحابه پیامبر ﷺ در تبیین قرآن و حجیت اقوال آنان در این زمینه است. نگارنده، حجیت مطلق سخنان صحابه را رد می‌کند و در این مورد، از آثار دانشمندان اهل تسنن، سند می‌آورد. وی با اشاره به اختلافات صحابه بایکدیگر، عدالت مطلق آنها را نمی‌پذیرد و بیان می‌کند که آنها، خود درباره خودشان چنین نظری نداشته‌اند.

سخنان طه حسین، احمد امین، ناصرالدین البانی، از دانشمندان معاصر اهل تسنن، و علامه سید محمدحسین طباطبایی از دانشمندان معاصر امامی، پایان‌بخش این گفتار است. این گفتار، در نقد دیدگاه‌های آیت الله شیخ محمدهادی معرفت در باب حجیت آراء و اقوال تفسیری صحابه نوشته شده است.

کلید واژه‌ها: تفسیر - آراء صحابه / معرفت - محمدهادی / التفسیر
الأثری الجامع - نقد و بررسی / طباطبایی - سید محمدحسین، دیدگاه

تفسیری / حسین - طه، نظر در مورد صحابه / امین - احمد، درباره
صحابه / عدالت صحابه / سند - محمد.

اشاره

این مقاله، حاصل درس گفتاری از آیت الله شیخ محمد سند در نقد پاره‌ای از مبانی تفسیری آیت الله شیخ محمد هادی معرفت است. بدان امید که مجالی دیگر برای تضارب آراء فراهم آورد.

شرح حال مختصر آیت الله سند در سفینه، شماره؟ آمده است. شرح حال خود نوشت آیت الله معرفت به نقل از «ویژه نامه همایش بین المللی قرآن کریم و مسائل جامعه معاصر» (اصفهان: اول تا سوم آذرماه ۱۳۸۵، ص ۵۸-۵۷) در اینجا نقل می شود. «اینجانب محمد هادی معرفت فرزند علی متولد سال ۱۳۰۹ ق در کربلا - عراق؛ از سلاله علمی متصل به فقیه بزرگقدر مرحوم شیخ علی بن عبدالعالی میسی صاحب رساله میسیه در «صیغ العقود و الایقاعات» می باشم. خانواده ما اوائل قرن چهاردهم قمری از اصفهان به کربلا مهاجرت نموده، که والد اینجانب در آن وقت دارای ۱۰ سال عمر بوده است که بعدها از علما و خطبای نامی کربلا گردید.

فامیل اصلی ما اشرفی بود، مانند دیگر اشرفیها که اکنون در اصفهان و دیگر نقاط ایران می باشند و فامیل معرفت را در کربلا برای پدر اینجانب برگزیدند و بدین لقب معروف شدیم.

تحصیلات سطح و مقداری از خارج فقه و اصول را در حوزه علمیه کربلا آن وقت نزد اساتیدی معروف گذراندم. نخست از والد محترم و مرحوم سید سعید تنکابنی و شیخ محمد کلباسی و سطوح عالیه را نزد شیخ یوسف خراسانی بیارجمندی از شاگردان مرحوم نائینی، و حاج آقا میرسیدحسن قزوینی از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی گذراندم.

سپس در سال ۱۳۷۹ ق به نجف اشرف منتقل گشته نزد اساتیدی مانند: سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خوئی، سید علی فانی، شیخ حسین حلی، میرزاباقر

زنجانی، و سپس امام راحل - قدس الله اسرارهم - حضور یافتم و در سال ۱۳۹۱ ق به حوزه علمیه قم وارد شده، از محضر درس مرحوم میرزا هاشم آملی نیز بهره بردم. از همان دوران که در حوزه علمیه کربلا بودم، علاوه بر تحصیل و تدریس به تحقیق پیرامون مسائل اسلامی، به صورت گروهی با جمعی از فضلا اشتغال داشتم. و این شیوه (تحصیل - تدریس - تحقیق) پس از انتقال به نجف اشرف، شدت و جدیت بیشتری مخصوصاً در جنبه تحقیق یافت.

بیشتر علاقه اینجانب از روز نخست پیرامون فقه و قرآن بود و همچنان ادامه دارد. و پا به پای تحقیق پیرامون مسائل قرآنی، در مسائل فقهی مخصوصاً نوآوریهای اندیشه فقهی معاصر داشته و دارم.

تحقیق پیرامون مسائل قرآنی نیز در نجف اشرف از سال ۱۳۸۰ ق با جمع فضلا شدت یافت و به صورت نوشته‌ها و مقاله‌ها درآمد و تا جلد ۳ التمهید در نجف اشرف انجام گرفته، و پس از انتقال به حوزه قم همچنان ادامه یافت.

انگیزه پرداختن به مسائل قرآنی - علاوه بر عشق و علاقه شخصی - خلایق بود که در مکتب تشیع در زمان معاصر یافتم و برایم ناگوار آمد؛ لذا با تمام توان برای سدّ این فراغ کوشیدم و بحمدالله موفق بوده و امکانات - به یاری خدا - برایم فراهم گردیده است؛ لذا هرگونه کوتاهی را برای خود گناه می‌شمرم.

التمهید تا ۶ مجلد به چاپ رسیده و مشغول تدوین جلد ۷ هستم. و دو مجلد درباره التفسیر و المفسرون، و یک جزوه تاریخ قرآن نیز به چاپ رسیده و تاکنون ۵ جلد در معارف قرآنی نوشته که هنوز به چاپ نرسیده است. و لایزال به حکم وظیفه شرعی در تحقیق پیرامون مسائل قرآنی اشتغال دارم و هرگز احساس خستگی نمی‌کنم. بلکه حالت ابتهاج همیشه مرا فراگرفته، و این از برکت قرآن مجید است. الحمدالله علی هذا التوفیق و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

(فصلنامه سفینه)



۱. سخنان آیت الله معرفت در مورد جایگاه صحابه در تفسیر قرآن

۱-۱- صحابه حاملان مسئولیت بزرگ رسالت و علمداران اسلام

آیت الله محمد هادی معرفت در کتاب «التفسیر الاثری الجامع» تحت عنوان «تفسیر در دوره ی صحابه» می نویسد:

بزرگان صحابه بعد از پیامبر، کسانی بودند که این بار سنگین و والا را برداشتند، پرچم اسلام را در اکناف عالم برافراشتند و پیام خدا را با نهایت تلاش و کوشش رساندند.

۲-۱- صحابه درهای علم پیامبر ﷺ بودند که جز از زبان او سخن نمی گفتند

وی تحت عنوان «تفسیر صحابی در زمینه ی ذوائی و اعتبار» می نویسد:

ارزش گرانبهای تفسیر صحابی از دو جنبه ی علمی و عملی است، چرا که ایشان درهای دانش علم پیامبر ﷺ و راههای رساننده ی به اویند. به همین جهت، پیامبر آنها را پروراند و آگاه ساخت و عمق بخشید که واسطه ای میان او و مردم باشند برای این که وقتی به سوی قومشان بازگردند، آنها را هشدار دهند. آنها نیز فقط از طریق منبع وحی امین الهی، مردم را آگاه می کردند و از زبان گویای حق آشکارا و سخن می گفتند. (التفسیر الاثری الجامع ۱: ۹۸)

تا آنجا که گوید:

خلاصه آن که به یقین ارزش تفسیر صحابه، ناشی از نزدیکی آنان به رسول خدا و توجه حضرتش به امر تعلیم و تربیت آنان بوده است. آنان به لحاظ زمانی، آگاه ترین افراد به شأن نزول قرآن و داناترین افراد به اهداف و مقاصد و نیاتش بوده اند، همان گونه که سید ابن طاووس گفته: دانش آنان به نزول قرآن، نزدیک ترین دانش است. (همان: ۱۰۱)

۳-۱- سخن علامه طباطبائی در مورد عدم حجیت قول صحابی

وی سخن علامه طباطبائی را در پاورقی چنین آورده است: او ذیل آیه ی [بالبینات و الزبر...] (سوره نحل: ۱۶ / ۴۴) گوید:

این آیه، اشاره به حجیت سخن پیامبر در تبیین آیات قرآنی دارد و با حدیث



ثقلین، اهل بیت پیامبر به او ملحق می‌شوند. و اما بقیه‌ی مردم - خواه صحابه و تابعین و خواه از علماء باشند - برای بیانات ایشان هیچ حجیتی وجود ندارد، زیرا آیه شامل این دلالت نمی‌شود و هیچ نص معتبری بر حجیت بیانشان به طور مطلق وجود ندارد. (المیزان: ج ۱۲، ص ۲۷۸)

علامه طباطبائی در کتاب قرآن در اسلام نیز چنین می‌گوید:

سخن پیامبر در تفسیر قرآن - به نص آیه‌ی شریفه‌ی ۴۴ از سوره‌ی نحل - حجیت دارد. همچنین قول عترت پیامبر - به نص حدیث ثقلین - حجیت است. اما سخنان صحابه و تابعین - مانند سخنان دیگر مسلمانان - هیچ‌گونه اعتبار و روائی خاص ندارد. (قرآن در اسلام: ص ۴۹)

آیت الله معرفت به دنبال سخنان علامه چنین اضافه می‌کند که «این سخن جداً عجیب می‌نماید!» (التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۰۱)

۴-۱- اعتراض شدید به علامه‌ی طباطبائی

آیت الله معرفت در ردّ سخن علامه‌ی طباطبائی آورده است:

از اینجاست که ما موضع‌گیری علامه طباطبائی را شگفت می‌دانیم، زیرا که او در اعتبار قول صحابه تابعین در زمینه‌ی تفسیر تردید کرده است، از آن روی که دلیل خاصی برای اعتبار آن نمی‌شناسد. اما مسئله برخلاف این است. قرآن می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه (۹): ۱۲۲)

«پس چرا از هر جمعی از ایشان کسانی کوچ نمی‌کنند تا در دین دانشمند شوند و قوم خویش را چون به سویشان بازآیند بیم کنند شاید که ایشان بترسند.» آیا این آیه، دلیل بر حجیت قول صحابه در هشدار و تبیین نسبت به آنچه فهمیده‌اند، نیست؟ آیا مگر انداز همان بیان و اعلام به مبانی شریعت و معالم دین نیست؟ و اگر انداز، حجت بالغه‌ی الهی نباشد، پس وجه هشدار بعد از بیان چیست؟

مگر نه این است که رسول خدا صحابه را پروراند تا آن پیام را ابلاغ کنند؛ و همانگونه که خود تربیت شدند، مردم را تربیت نمایند تا مرجع مردم شوند و مردم از آنان کسب علم نموده و از ایشان بهره‌برداری علمی نمایند، همانگونه که آیه می‌گوید:

﴿و كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره (۲): ۱۴۳)

«و اینچنین شما را گروهی مختار قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.»

مگر نه آن است که پیامبر، ایشان را برای امت، پس از خودش مورد اعتماد قرار داد، همانگونه که خودش برای اصحابش در زمان حیاتش مورد وثوق بود؟ صحابه‌ی پیامبر مورد اعتماد نبودند مگر بخاطر آن که ایشان حاملان علم پیامبر به مردم بودند و پیامبر شریعت خود را به آنها سپرد تا به جهانیان برسانند. (التفسیر الأثری الجامع: ص ۱۰۱)

۵-۱. حجیت قول صحابی به طور مطلق

آیت‌الله معرفت با استناد به حدیث ضعیفی از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام می‌گوید:

همه‌ی این حدیث درباره‌ی درایت و علم و فهم صحابی از مبانی دین است. اگر درباره‌ی روایتش بگوییم، از جهت قوت و اعتبار یقیناً از درایتش کمتر نیست، چرا که مسلماً یک شخص راستگو و تائید شده سخن گفته، که او بدین مطلب آگاهی داده، بدان خبر داده و حرمتش را پاس داشته است. (التفسیر الأثری الجامع: ص ۱۰۴)

وی بعد از بیان حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام درباره‌ی صحابه می‌گوید: پس صحیح آن است که برای سخن صحابی در تفسیر، اعتبار قائل شویم، چه در روایتش و چه در روایتش، زیرا که یکی از منابع اصیل در تفسیر، قول صحابی است. (التفسیر الأثری الجامع: ص ۱۰۵)

۱-۶- دانشهای تابعین امتداد نور رسالت

وی تحت عنوان «تفسیر در دوره‌ی تابعین» چنین می‌گوید:

«هنوز دوران صحابه به پایان نرسیده بود که مردانی همچون آنان درخشیدند تا جانشینان صحابه در حمل امانت الهی و ادای رسالت پیامبر در کره‌ی زمین باشند. اینان تابعینی بودند که از صحابه به نیکی تبعیت می‌کردند، ایشان کسانی بودند که روزگار آنان را به تأخیر انداخته بود تا امکان بهره‌گیری از انوار عهد رسالت را - که با خیر و برکت تأییده بود - برای دیگران فراهم سازند. اینان جانشینانی شدند که به جای بزرگان صحابه قرار گرفتند و در محضر مبارک آنان شاگردی کردند، از علومشان بهره بردند و از پرتو هدایتشان کسب نور کردند. و کسی که در ابتداء نور رسالتی باشد که تمامی زمین را روشن کرده، باید حتماً دوام داشته باشد و جاودان بماند. (التفسیر الأثری الجامع: ص ۱۰۵)

۱-۷- صحابه مانند ستارگان آسمان و چراغهای نور و روشنگران هدایت‌اند

وی در جای دیگر گوید:

بزرگان صحابه، به دلیل فراوانی در سرزمینهای مختلف پراکنده گشتند. و هر جا فرود می‌آمدند و یا از هر نقطه‌ای از نقاط زمین که می‌گذشتند، همچون ستارگان آسمان، چراغهایی فراراه تاریکی‌ها و انوار هدایت بودند. آنان بدین وسیله معالم دین را شکوفا کردند، تعالیم اسلام را انتشار دادند و مفاهیم استوار کتاب و سنت را بین مردم و در سرزمینهای مختلف برافراشتند و پخش کردند. (التفسیر الأثری الجامع: ص ۱۰۶)

۱-۸- بزرگان تابعین، شایستگان حمل سنگینی رسالت اسلام بین مردم در میان تاریکی‌ها

وی تحت عنوان «بزرگان تابعین» گفته است:

مکاتب تفسیری که دانشوران بزرگ از آن فارغ التحصیل شدند، همتایان حمل رسالت سنگین اسلام بین مردم در میان تاریکی‌ها بودند. معالم دین به وسیله‌ی ایشان شکوفا شد و احکام شریعت و مبانی آن در گوشه و کنار کشورهای اسلامی به دست آنان انتشار یافت. (همان، ص ۱۰۷)



۹-۱- اتباع تابعین، بزرگانی که آسیاب علم در سراسر جهان به گرداگرد وجود آنان می‌چرخید

وی تحت عنوان «اتباع تابعین» گفته است:

اتباع تابعین نیز به ایشان ملحق می‌شوند، آنان که بر طریقه‌ی آنان مشی کردند و آثار نیکی بر منوال آنان به یادگار گذاشتند. آنها شمار بسیاری از عالمان والا مقامی هستند که در اطراف و اکناف زمین، آسیاب علم بر مدار آنان می‌چرخد و آفاق از آوازه‌ی آنان پرگشت. ایشان پیشوایان علم و محل رجوع مردم گشتند و پیشگاه علم و فضیلت از هر ناحیه‌ای به سوی آنان می‌شتافتند. (التفسیر الأثری الجامع: ص ۱۱۲)

۲. پاسخ به برخی موارد نادرست

می‌بینید که آیت الله معرفت در بزرگداشت مقام صحابه چه سخنانی گفته است. بر اساس کلام وی، «آنها مردم را فقط به منبع وحی امین الهی می‌رسانند، فقط از زبان گویای حق آشکار او سخن می‌گفتند، حجیت سخنان آنان مانند حجیت اهل البیت او یا حتی بالاتر از آنها است. معرفت، اینان (صحابه) را امانت گذارده شریعت به سوی مردم شناسانده است، در حالی که هیچ کدام از علمای شیعه در طول چهارده قرن گذشته، چنین توصیفاتی از صحابه نکرده‌اند.

قبل از آن که نقد سخنان وی را آغاز کنیم، می‌گوییم: اگر مقصود او از این سخنان که «صحابه نجوم آسمان و راهنمایان هدایتند...» حجیت آنان است، باید بگوییم که حجیت آنها مانند بقیه‌ی راویان است. باید دانست که این صفات - که صحابه درهای علم پیامبر هستند و مردم را فقط به وحی مطمئن الهی می‌رسانند - بر حجیت راوی منطبق نیست و بر آنان دلالت نمی‌کند. اگر مراد از حجیت صحابه، مانند حجیت فقهاء و مجتهدان است - همانگونه که از آیه‌ی «نفر» برمی‌آید - حجیت فتوای فقیه و مجتهد بر بقیه‌ی فقهاء و مجتهدان، شامل بقیه‌ی فقهاء و مجتهدان از نسلهای امت نمی‌شود. بلکه شامل عوام امت در بقیه‌ی زمانها نیز نمی‌گردد، زیرا که برای حجیت فقیهان و مجتهدان، زنده بودن آنان شرط است و هیچگاه فتوای

مجتهد مرده حجیت ندارد، علاوه بر این که در حجیت فتوای فقهاء و مجتهدان، اعلمیت شرط است. حداکثر چیزی که درباره‌ی آنان می‌توان گفت، آن است که برخی از آنان فقیهانی بودند که فقاہت را به افرادی فقیه‌تر از خود انتقال داده‌اند، در حالی که می‌دانیم بعضی از صحابه حتی معنای واژه‌ی «ابّ» را در قرآن نمی‌دانستند و درباره‌ی یکی از آنان نقل شده که گفته است: «حتی زنان خانه‌نشین نیز از او فقیه‌تر هستند.»

به مطالب فوق باید افزود که صحابی باید عدالت داشته باشند. چگونه می‌توان عدالت را برای کسانی پذیرفت که میثاق بیعت غدیر را شکستند و کتاب الهی را پشت سر خویش افکندند؟

۳. ملاحظاتی در باب برخی سخنان آیت‌الله معرفت

وی درباره‌ی تفسیر صحابی در زمینه‌ی روائی و اعتبار سخن می‌گوید (بند ۱-۲). این سخنان را از چند درجه می‌توان نقد کرد:

۱-۳. وی صحابه را «درهای علم پیامبر و راههای رساننده‌ی به او» می‌داند. این سخن مخالف کلام رسول‌گرامی است که باب علم خودش را در علی بن ابی طالب علیه السلام منحصر نموده است و این سخن مشهور را بیان داشته که: «انا مدینه العلم و علی بابها فن اراد العلم فلیأتیه من بابه» (من شهر علمم و علی در آن است، پس هرکس می‌خواهد به علم وارد شود، باید از در آن وارد شود). این حدیث را حاکم نیشابوری از طرق گوناگونی نقل کرده و آن را حدیثی صحیح دانسته است. (المستدرک: ج ۳، ص ۱۲۷ و ۱۲۶)

متقی هندی نیز آن را نقل کرده و او نیز بر صحت و درستی آن شهادت داده است.^۱

۱. کنز العمال: ج ۱۳، ص ۱۴۹. نیز بنگرید به روایت: الف - طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵؛ ←

همچنین پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: «أنت تُبَيِّنُ لِمَتِّي ما اختلفوا فيه من بعدى» (تو برای امت من در آنچه که بعد از من در آن اختلاف می‌ورزند تبیین‌کننده هستی). حاکم این حدیث را از انس بن مالک نقل کرده و به دنبال آن افزوده که این حدیث به شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است، گرچه آنان این حدیث را نگفته‌اند.^۱ همچنین آیه‌ی: ﴿لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيها اذُنٌ وَاَعْيُنٌ﴾ (الحاقه (۶۹): ۱۲) (تا قرار دهیم این را برای شما پندی و این را گوش یاد‌دارنده در خود می‌سپارد.) درباره‌ی علی بن ابی طالب عليه السلام نازل شده است، همانگونه که طبری، سیوطی، قرطبی و دیگران آورده‌اند.^۲

روشن است که بزرگان صحابه از حضرت علی عليه السلام پرسیده‌اند، به او رجوع کرده‌اند، در حالی که به هیچ یک از صحابه چنین رجوعی نداشته‌اند، چنان که نووی به آن تصریح نموده است. نووی گوید: «سؤال بزرگان صحابه و مراجعه‌ی آنها به فتاوی و سخنانش در موارد بسیار و مسائل پیچیده مشهور است.»^۳ هیچ یک از صحابه غیر از حضرت علی عليه السلام جرأت نکرده است که بگوید از من بپرسید؛ همانطور که در روایت سعیدبن المسیب آمده است: «لم يكن احدٌ من

← ب - خطیب در تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱؛ ج ۴، ص ۳۴۸؛ ج ۷، ص ۱۷۲؛ ج ۱۱، ص ۲۰۴؛ ج - جلاله زمخشری در کتاب الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۶؛ د - جلال‌الدین سیوطی در الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵؛ ج ۳، ص ۶۰ همچنین در کتاب تاریخ الخلفاء خود ص ۱۷۰؛ ه - المناوی در فیض القدر، شرح الجامع الصغیر ج ۱، ص ۴۹؛ و - ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ ز - المزی در تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۵؛ ح - سهمی در تاریخ جرجان: ۲۴؛ ط - الذهبی در تذکرة الحفاظ: ج ۴، ص ۲۸؛ ی - الهیثمی در مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۱۴؛ یا - العینی در عمدة القاری: ج ۷، ص ۶۳۱؛ ب - ابن اثیر در جامع الاصول: ج ۸، ص ۶۵۷ شماره‌ی ۶۵۰۱ و أسدالغابة: ج ۴، ص ۲۲. ۱. المستدرک: ج ۳، ص ۱۲۲، همین‌طور مراجعه شود به تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲، ص ۳۸۷؛ المناقب خوارزمی: ص ۳۲۹.

۲. جامع البیان: ج ۲۹، ص ۶۹، ح ۲۶۹۵۵؛ الدر المنثور: ج ۶، ص ۲۶۰ (از سعیدبن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از مکحول)، تفسیر قرطبی: ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ تفسیر رازی: ج ۳، ص ۱۰۷؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۴، ص ۴۱۳؛ روح المعانی: ج ۲۹، ص ۳. ۳. تهذیب الأسماء و اللغات: ج ۱، ص ۳۱۷.

الصحابه يقول سلونی الا علی بن ابی طالب»^۱ (هیچ یک از صحابه نبوده که بگویند هرچه می‌خواهید از من بپرسید جز علی بن ابی طالب). حاکم روایت کرده که عامربن واثله گفت: «سمعتُ علیاً رضی الله عنه قام، فقال: سلونی قبل أن تفقدونی و لن تسئلوا بعدی مثلی.» حاکم افزاید: «هذا حدیثٌ صحیحٌ عالٍ»^۲ ابن عباس گفت: به علی نه دهم علم داده شده و سوگند به خدا در یک دهم باقیمانده نیز، او با ایشان شریک است.^۳ ابن عباس گفت: هنگامی که برای ما چیزی به نقل از علی ثابت می‌شود، از سخن او به دیگری عدول نمی‌کنیم.^۴

عایشه گفت: علی داناترین مردم به سنت پیامبر است.^۵

۲-۳- سخن آیت‌الله معرفت درباره‌ی صحابه گوید: «پیامبر خدا آنان را پروراند و آگاه نمود و به ایشان فقاهاست داد تا واسطه‌ی میان او و مردم باشند.» (بند ۱-۲). این سخن بدون دلیل است که بارها در کتابش می‌گوید: این سخن مخالف است با واقعیتی که از برخی صحابه نقل شده که عدم اعتنای آنها به احادیث پیامبر و سخنان او را می‌رساند، بلکه حتی تدوین حدیث رسول خدا را بازداشتند، همانگونه که احمد بن حنبل از قول عبدالله بن عمر نقل کرده که گفته: «قریش جلوی نگارش حدیث پیامبر را گرفتند.»^۶

برخی صحابه به جای اشتغال به حدیث، به امور دنیای پست و فانی روی

۱. فضائل الصحابة احمد بن حنبل: ۲ / ۶۴۶ به تحقیق ط. وصی الله؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۲؛ تاریخ شهر دمشق: ۴۲ / ۳۹۹؛ تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۳۵؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۱ / ۳۱۷.
 ۲. المستدرک: ۲ / ۳۵۳ به تحقیق مرعشلی، ۲ / ۳۸۳ به تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا؛ السنن الواردة فی الفتن ابن عمرو عثمان بن سعید مقرئ (متوفی ۴۴۴): ۴ / ۸۳۸ و ۶ / ۱۱۹۶؛ تهذیب الکمال: ۱۷ / ۳۳۵؛ تاریخ دمشق: ۴۲ / ۴۰۰ و ۳۹۷.
 ۳. الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۴؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۱ / ۳۱۷؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۲؛ تفسیر ثعالبی: ۱ / ۵۲.
 ۴. الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۴؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۲؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۱ / ۳۴۶ - ۳۴۴؛ دارالکتب العلمیة - بیروت، ط دارالفکر: ۱ / ۳۱۷. ۵. الرياض النضرة: ۲ / ۱۹۳.
 ۶. رک (منع تدوین حدیث)

آوردند. تصریح علمای بزرگ اهل سنت، نشان می‌دهد که صحابه نسبت به سنت جهل داشته‌اند. اینک ما براساس برخی از روایات اهل سنت را در این مورد - که در نظر آنان صحیح است - نقل می‌کنیم:

الف - اشتغال صحابه به دنیای فانی و منصرف شدن آنان از حدیث پیامبرشان:

بخاری به اسناد خود روایت کرده که ابوهریره گفت: برادران مهاجر ما در بازار، به معامله مشغول بودند و برادران انصاری ما سرگرم اموالشان بودند. اما ابوهریره پیامبر را ملزم می‌ساخت تا او را با خوراکی اندک سیر کند و آنچه را آنان آماده نمی‌کردند، به جای آنان آماده می‌کرد و آنچه را آنان نگاه نمی‌داشتند (حدیث) حفظ می‌نمود.^۱

ب - توجه عایشه به آینه و سرمه‌دان بیش از توجه وی به احادیث بود:

حاکم نیشابوری از خالد بن سعید بن عمرو بن سعید بن العاص از پدرش از عایشه نقل کرده که روزی عایشه ابوهریره را فراخواند و به وی گفت: ای ابوهریره! احادیثی از قول تو نقل شده که تو با پیامبر سخن می‌گفتی چیست؟ مگر تو چیزی شنیده‌ای که ما نشنیده‌ایم و چیزی دیده‌ای که ما ندیده‌ایم؟! وی گفت: مادر! مگر نه این است که آینه و سرمه‌دان و آرایش، تو را از رسول خدا بازمی‌داشت، در حالی که هیچ چیز مرا از او بازمی‌داشت.

حاکم افزاید: «این حدیثی است با اسناد صحیح، گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.» ذهبی نیز با این نظر موافق است.^۲

ذهبی روایت کرده که عایشه گفت: ابوهریره! از پیامبر خدا احادیث زیادی نقل کرده‌ای. ابوهریره پاسخ داد: بخدا سوگند، چنین است، مادر جان! چون آینه و

۱. صحیح بخاری، ج ۱ / ص ۳۷؛ ج ۳ / ص ۲؛ ج ۳ / ص ۷۴؛ ج ۸ / ص ۱۵۸؛ صحیح مسلم ج ۷ / ص ۱۶۶.

۲. المستدرک ج ۳ / ص ۵۰۹؛ المحدث الفاصل رامهرمی / ص ۵۵۵.

سرمه‌دان و آرایش مرا از او باز نمی‌داشت. عایشه پاسخ داد: شاید چنین باشد.^۱

ج- نشنیدن مستقیم حدیث از شخص پیامبر ﷺ:

این چنین نبود که صحابه هر حدیثی را که از رسول خدا نقل می‌کردند خودشان مستقیماً از ایشان شنیده باشند، بلکه آن را از صحابه دیگری می‌شنیدند، آنگاه آن را به پیامبر خدا نسبت می‌دادند. طبرانی و دیگران روایت کرده‌اند که حمید گفت: ما همراه انس بن مالک بودیم. وی گفت: سوگند به خدا تمام مطالبی که ما از رسول خدا برای شما حدیث می‌گوییم، خودمان از او نشنیده‌ایم، اما به همدیگر دروغ نمی‌گفتیم. این حدیث را طبرانی در کتاب «معجم کبیر» نقل کرده و گفته: رجال این حدیث صحیح هستند.^۲

براء گوید: «هر حدیثی را که ما از رسول خدا می‌شنیدیم، اصحابش برایمان نقل می‌کردند، زیرا که شتر چرانی ما را از حضرتش بازمی‌داشت.» این حدیث را احمد نقل کرده و گفته: رجالش افرادی مورد اعتماد هستند.^۳

حاکم از براء نقل کرده که گفته: «چنین نبود که فرد فرد ما، حدیث پیامبر را مستقیماً بشنود، چرا که زمین و کار داشتیم. اما مانند بقیه‌ی مردم که در آن روز دروغ نمی‌گفتند، شخص غائب از شاهد حدیث نقل می‌کرد.» حاکم نیشابوری گفته: این حدیث با مبانی بخاری و مسلم صحیح است، گرچه آن دو این را نقل نکردند. ذهبی نیز این مطلب را اقرار نموده است.^۴

تمامی این کارها تدلیس در حدیث است. خودشان به دروغ بودن این‌گونه سخنان شهادت داده‌اند، همانگونه که شافعی از شعبه بن حجاج نقل کرده که گفته: تدلیس برادر دروغ است. همچنین غندر از او نقل کرده که تدلیس در حدیث، از زنا

۱. سیر اعلام النبلاء ج ۲ / ص ۶۰۴. محقق کتاب گفته: تمامی رجال این حدیث، ثقه هستند.

۲. المعجم الکبیر، ج ۱ / ص ۲۴۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱ / ص ۱۵۳؛ الکفایة الخطیب ص ۴۲۴.

۳. مجمع الزوائد ج ۱ / ص ۱۵۳.

۴. المستدرک، ج ۱ / ص ۱۲۷، الکفایة خطیب، ص ۴۲۴.

بدتر است.^۱

به علاوه‌ی این مطلب، احادیثی که وضع کرده‌اند، مانند این حدیث: [اَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَانُورٍ وَ مَا تَرَكَاهُ صَدَقَةً] (ما گروه انبیاء میراث باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است.) مگر نه آن است که بیعت روز غدیر و آیه‌ی ولایت و آیه‌ی ذی القربی درباره‌ی «فیء» برای آنان و از آنان است؟ و مگر نه آن است که پیامبر در حدیث ثقلین دستور به پیوند و تمسک به آنان داده که هرگز گمراه نمی‌شوند و این که دیگران نباید بر آنان پیشی بگیرند، زیرا اهل بیت او از تمامی آنان داناترند؟ و آیا غیر از این است که خدای متعال از تمامی جفاهای آنان قبل از رحلت پیامبر به ایشان خبر داده بود که ﴿ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَئِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ﴾ (آل عمران (۳) / ۱۴۴) (محمد ﷺ نیست مگر پیامبر که پیش از او پیامبرانی گذشته بودند آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به گذشته‌ی خود باز می‌گردید.)

این موارد سبب می‌شود که تمامی احادیث آنان، از حجیت بیفتد، زیرا هر کلامی که بدین طریق به دست ما برسد، در آن تردید می‌کنیم، از آن رو که نتیجه تابع اخس مقدمات است.

در تأیید این مدعا، باید به مواردی اشاره شود که دروغ بستن صحابه بر رسول خدا را می‌رساند. حضرت علی عليه السلام در این باره، فرمود: وَقَدْ كُذِّبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَىٰ عَهْدِهِ، حَتَّىٰ قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَتَعَمَدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ عَلَى النَّارِ، ثُمَّ كُذِّبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ. (در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دروغ‌گویان سخنانی به ایشان نسبت دادند تا اینکه روزی به خطابه برخاست و چنین فرمود: ای مردم! دروغ‌زنان بر من فراوان گشته‌اند. هر کس به من، از روی عمد دروغ بزند، باید جایگاهش را از آتش دوزخ پر سازد. سپس بعد از او نیز بر حضرتش دروغ زدند.)^۲

۱. الکفایة فی علم الدرایة، ص ۳۹۳ با تحقیق احمد عمر هاشم؛ فتح المغیث، سخاوی، ج ۱ / ص ۱۷۷؛ اسباب رد الحدیث بکار، ص ۹۰. ۲. کافی، ج ۱ / ص ۶۲.



اهل تسنن نیز در کتابهای صحیح خود، از ابوهریره نقل کردند که پیامبر فرمود: کسی که بر من تعمداً دروغ بزند، جایگاهش را از آتش پر ساخته است.^۱ مشابه همین حدیث از مغیره^۲، و از عبدالله بن عمر^۳ روایت شده و مسلم نیز در صحیح خود، مواردی را نقل کرده است.^۴

این روایت نزد آنان از متواترات به شمار می آید، همانگونه که کتانی بدان تصریح کرده و گفته: «در کتاب مسلم الثبوت فی اصول الفقه از شیخ محب الله ابن عبدالشکور دربارهی حدیث متواتر، این سخن آمده است: «گفته اند که حدیث متواتر یافت نمی شود»، ولی ابن صلاح گفته «مگر اینکه ادعا شود حدیث (من کذب علی متعمداً...) متواتر است، زیرا راویان آن بیش از ۱۰۰ صحابی هستند که داخل این صحابیان، عشره ی مبشره نیز حضور دارند.»^۵

د- عمر اعتراف می کند که اشتغال در بازار، او را از حدیث پیامبر مشغول داشته است.

بخاری از عبید بن عمیر روایت کرده که ابوموسی اشعری از عمر بن خطاب اجازه خواست، ولی به او اجازه نداد، گویا که سرگرم بود. ابوموسی بازگشت. عمر از کار فارغ شد و گفت: آیا صدای عبدالله بن قیس (ابوموسی) را نشنیده ای؟ به او اجازه دهید، گفتند: او بازگشته است. او را فراخواند، وی گفت: اینچنین به ما دستور داده است. وی گفت: برای من دلیل و بینه ای بیاور. وی به مجلس انصار رفت و از ایشان پرسید. آنها گفتند: بر این مطلب فقط کوچکترین فرد ما شهادت می دهد (یعنی ابوسعید الخدری) پس نزد ابوسعید خدری رفت. عمر گفت: مواردی از امر رسول خدا بر من مخفی مانده است، معامله در بازارها مرا به خود مشغول داشت، یعنی برای تجارت خارج شدم.^۶

۱. صحیح بخاری، ج ۱ / ص ۳۶. ۲. صحیح بخاری، ج ۲ / ص ۷۹. ۳. همان، ج ۴ / ص ۱۴۵. ۴. صحیح مسلم، ج ۱ / ص ۸؛ ج ۸ / ص ۲۲۹ و... ۵. نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، شیخ محمد جعفر کتانی، ص ۱۹. ۶. صحیح بخاری، ج ۳ / ص ۶؛ ج ۲ / ص ۷۲۷.

در روایت مسلم آمده که وی گفته: اجازه گرفتم، همانطور که از رسول خدا شنیدم که گفت: من پشت و شکمت را پاره می‌کنم تا اینکه کسی را بیاوری که این مطلب را به نفع تو شهادت دهد.^۱

ابن حجر گفته: در روایت ابی‌نضرة در قسمت آخر این خبر دارد که حضرت فرمود: من تو را مایه‌ی عبرت دیگران قرار می‌دهم.^۲

هـ- عدم قبول صحابه در مورد شنیدن روایات پیامبر از اقران خود:

در روایت بخاری و مسلم گذشت که عمر بن خطاب سخن ابوموسی اشعری از پیامبر را قبول ننمود به این که او تا سه بار اجازه دادن را جایز دانسته باشد، مگر این که بینه و شاهی ارائه کند. در نتیجه، از تهدید خلیفه نجات یافته، به گونه‌ای که ابی‌بن کعب گفت: ای پسر خطاب! تو نباید برای اصحاب رسول خدا مایه عذاب باشی. عمر پاسخ داد: سبحان الله، من چیزی شنیدم که دوست داشتم یقین پیدا کنم.^۳

و- سوگند دادن علی بن ابیطالب به راویان حدیث پیامبر:

ابوداود در سنن به اسناد خود از اسماء بن حکم فزاری نقل کرده که گفته: از علی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: من کسی بودم که وقتی از رسول خدا حدیثی می‌شنیدم، اگر خدا می‌خواست که از آن سود ببرم، سود می‌بردم. و هنگامی که یکی از اصحاب پیامبر برایم حدیث می‌گفت، من او را سوگند می‌دادم که اگر قسم می‌خورد حدیثش را از او باور می‌کردم...^۴

۱. صحیح مسلم، ج ۶ / ص ۱۷۸؛ ج ۴ / ص ۳۶۱.

۲. فتح الباری، ج ۱۱ / ص ۲۳.

۳. صحیح مسلم، ج ۶ / ص ۱۷۹؛ فیض القدير شرح الجامع الصغیر، ج ۳ / ص ۲۲۸.

۴. سنن ابی‌داود، ج ۱ / ص ۳۴۰؛ سنن ترمذی، ج ۱ / ص ۲۵۳؛ ج ۴ / ص ۲۹۶؛ سنن کبری نسائی ج ۶ / ص ۱۱۰، ۳۱۵؛ مسند ابی‌یعلی ج ۱ / ص ۲۳؛ صحیح ابن‌حبان ج ۲ / ص ۳۹۰ موارد الظمان هیشمی ص ۶۰۸، معانی القرآن نحاس، ج ۱؛ تهذیب الکمال: ۲ / ۵۳۳؛ سیر أعلام النبلاء: ۱ / ۷۳؛ تهذیب التهذیب: ۱ / ۲۳۴.

نکته: احمد بن حنبل و جمعی از محدثان تسنن، این حدیث را از اسماء بن حکم فزاری روایت کردند، اما جمله آخر آن را - که «اذا حدّثنی احد من اصحابه استخلفته» بود - به این جمله تغییر دادند: «اذا حدّثنی غیره استخلفته». این تغییر و تحریف برای آن بود که مبادا جایگاه صحابه خدشه دار شود.^۱

برای من حدیث نمی‌گفت مگر این که من او را براستی آن حدیث سوگند می‌دادم.

این حدیث می‌رساند که حضرت علی رضی الله عنه اعتقادی به وثاقت و درستی سخنان صحابه نداشته و اصل نزد وی عدم اعتماد به آنها بود، مگر این که راوی حدیث، افرادی همچون سلمان، ابوذر، عمار و مقداد باشند. از دیگر صحابه نیز نقل شده که هرگاه اخباری بر آنان از ناحیه پیامبر نقل می‌شد، آنان مبنابر عدم پذیرش آن راوی می‌گذاشتند. این روش همگی آنان بوده و اگر کسی به خلاف این روش عمل می‌کرد، این مخالفت او برای ما نقل می‌شد. پس عدم نقل مخالفت، دلیل بر آن است که همگی صحابه در مورد نقل حدیث یکدیگر از پیامبر به استحلاف (سوگند دادن) عمل می‌کردند.^۲

۳-۳- آیت الله معرفت گوید:

صحابه، فقط مردم را از طریق منبع وحی امین الهی آگاه می‌کردند و فقط از زبان گویای به حق آشکار، سخن می‌گفتند. (بند ۱-۲)

نیز گوید:

بزرگان صحابه در سرزمینهای مختلف پراکنده گشتند، همچون ستارگان آسمان و چراغهایی فراراه تاریکی‌ها شده و انوار هدایت گشتند. (بند ۱-۷)

۱. مسند احمد: ۱ / ۲، ۱۰؛ سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۴۶، ۴ / ۲۹۶؛ مسند ابی داود طیالسی: ۲؛ مسند حمیدی: ۱ / ۲، ۴؛ المصنف ابن ابی شیبۀ کوفی: ۲ / ۲۸۰؛ تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبۀ: ۴۲؛ المعجم الاوسط طبرانی: ۱ / ۱۸۵؛ معرفة علوم الحدیث حاکم: ۲؛ جامع البیان ابن جریر طبری: ۴ / ۱۲۸؛ اسد الغابة: ۳ / ۲۲۳؛ المبسوط سرخسی: ۱۰ / ۱۶۷؛ تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۴۱۵، ۲ / ۴۷۸.

۲. الکفایة فی علم الروایة: ۱۰۵.

وی در مورد صحابه ادامه داده که «مسئلاً شخصی راستگو و تأیید شده سخن گفته که او بدین مطلب آگاهی دارد و خبر می دهد و حدود کلام را پاس می دارد.» (بند ۵۱)

همچنین گفته:

کلام صحیح آن است که برای سخن صحابی در تفسیر، اعتبار قائل شویم، چه در درایت او و چه در روایت او، زیرا که یکی از منابع اصیل در تفسیر، سخن صحابه است. (بند ۵۱)

در نقد این سخنان باید گفت:

الف) این سخنان، عیناً اعتقاد اهل سنت است که اهل بیت پیامبر را رد می کنند، آن اهل بیتی که خداوند، هرگونه پلیدی را از آنان برداشته و آنان را طبق مفاد حدیث ثقلین، عدل قرآن شمرده است.

عقیده‌ی اهل تسنن، آن است که حجیت صحابه همچون حجیت معصومین است. البته این سخن را تحت پوشش «عدالت صحابه» مطرح می کنند و می گویند: «همگی صحابه عادلند و هیچ‌گونه جرح و قدحی بر آنان وارد نیست.» همانگونه که ابن اثیر بدان تصریح کرده است.^۱

نیز حکم کرده اند که: «عدالت همگی صحابه طبق اجماع اهل حق از مسلمین - یعنی اهل سنت و جماعت - ثابت است» همانگونه که ابن عبدالبرّ بدان اشاره می کند.^۲

این سخن بدان جهت است که نزد اهل سنت، اخذ معارف دینی اختصاص به صحابه دارد. در نظر آنان، کسی که نسبت به جرح یکی از صحابه اقدام کند، مانند آن است که کتاب و سنت را باطل می داند. آنان فردی را که مورد صحابه مناقشه کند، کافر قلمداد می کنند. ابوزرعه به این مطلب تصریح کرده و گوید: «اگر دیدی

۱. اسدالغایة فی معرفة الصحابه، ج ۱ / ص ۳.

۲. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱ / ص ۸ در چاپ جدید به تحقیق شیخ علی محمد معوض و شیخ احمد عادل عبدالموجود، ج ۱ / ص ۱۲۹.

شخصی یکی از اصحاب رسول خدا را به نقصان نسبت می‌دهد، بدان که او کافر است؛ زیرا که رسول خدا نزد ما حق است و قرآن حق است. و کسانی که قرآن و سنت را به ما رسانده‌اند، اصحاب رسول خدا هستند. و آنان که می‌خواهند این آگاهی و علم ما را زیر سؤال ببرند، قصد ابطال کتاب و سنت را دارند و مناقشه در خود ایشان شایسته است و آنان افراد زندیق (خارج از دین) به حساب می‌آیند.^۱ شکی نیست که این سخنان با کتاب خدا مخالف است آنجا که به تعدادی از صحابه خدشه وارد کرده و آنان را به بازگشت به دوره جاهلی و فرار از پیش روی در جنگ‌های صدر اسلام توصیف نموده است.^۲ همه اینها می‌رساند که در دل‌های بعضی از صحابه، بیماری و نفاق وجود داشته است. این مطلب در مورد بعضی از صحابه حتی به ابتدای بعثت پیامبر بازمی‌گردد که برای نمونه، می‌توان به سوره‌ی مدثر مراجعه کرد.

عقیده عدالت صحابه با سنت پیامبر نیز مخالفت دارد. برای نمونه می‌توان به حدیث «حوض» و احادیث «فتن» استدلال نمود. این گونه از روایات را، راویانی مثل بخاری و مسلم در کتابهای خویش روایت نموده‌اند.^۳ این سخنان با ضرورت عقاید امامیه نیز تعارض آشکار دارد. بعلاوه واقعیت تاریخ صدر اسلام این اعتماد مطلق بر صحابه را روا نمی‌دارد. در پاسخ به این سخنان، کافی است که به مطالبی از سعدالدین تفتازانی^۴ درباره‌ی صحابه اشاره

۱. الکفایة فی علم الدراية، ص ۲۷. ۲.

۳. سعدالدین تفتازانی از علماء بزرگ اهل سنت متوفی ۷۹۱ هـ ق است که ابن حجر درباره‌ی وی گفته: «در بسیاری از علوم بردیگران تقدّم یافت، در بین آنان مشهور شد و آوازه‌اش بلندگشت و مردم از تألیفاتش سود بردند... در مشرق اسلامی شناخت علوم به او منتهی می‌شود. در سال ۷۹۱ در سمرقند وفات یافت.» بُعْیَةُ الوَعَاةِ فی طبقات اللغویین والنحاة: ج ۲ / ص ۲۸۵، الدرر الكامنة: ج ۴ / ص ۳۵۰؛ الشذرات الذهب: ج ۶ / ص ۳۱۹؛ البدر الطالع: ج ۲ / ص ۳۰۳.

۴. بیان سرکیس درباره‌ی وی گفته «وی از مفاخر زمان خود بود که چشمها مانند او را در میان بزرگان و شخصیتها ندیده بودند. وی استاد مطلق و شخصی بود که همگان بر بزرگیش اتفاق داشتند. تألیفاتش در نقاط مختلف زمین مشهور متداول بود... ریاست فرقه‌ی حنفیه در زمانش منحصر به او بود.»

کنیم:

جنگها و مشاجراتی که بین صحابه روی داد، بنابر آنچه که در کتابهای تاریخی نقل شده و از زبان افراد ثقه ذکر گردیده، می‌رساند که بعضی از آنان (صحابه) از طریق حق منحرف گشته و به حدّ ظلم و فسق رسیده‌اند. و علت آن، کینه، عناد، حسادت، دشمنی، طلب حکومت و ریاست بود.^۱

تفتازانی می‌افزاید:

چنین نیست که هرکسی که پیامبر را ملاقات کرده باشد، بتوان او را به خیر نسبت داد. البته دانشمندان به خاطر حسن ظنی که نسبت به اصحاب رسول خدا داشتند، برای کارهای آنان محمل‌هایی تراشیدند و تأویلاتی ساختند که به خود آنان شایسته است. و معتقد شدند که آنان از نسبت گمراهی و فسق برکنارند. این توجیه آنان در حق صحابه، برای پاسداشت اعتقادات مسلمین از لغزش و گمراهی درباره بزرگان صحابه بود، به ویژه مهاجرین و انصار و کسانی که خداوند، آنان را به ثواب خود در بهشت، بشارت داده بود.^۲

شبیبه به این عبارات را ابن حزم اندلسی^۳ می‌گوید:

محال است که پیامبر دستور به پیروی از تمام صحابه داده باشد، چرا که برخی از آنان امری را حلال می‌شمردند و برخی دیگر همان امر را حرام می‌دانستند... صحابه در عصر پیامبر، آراء و اندیشه‌های خود را می‌گفتند. این سخنان به گوش

۱. شرح المقاصد: ج ۵ / ص ۳۱۰. ۲. شرح المقاصد: ج ۵ / ص ۳۱۰.

۳. ابن حزم (متوفی ۴۵۶ هـ): ذهبی وی را موثق دانسته و چنین گفته «ابن حزم، پیشوای یکتا، مطلع در تمام فنون و معارف... هوشی سرشار و ذهنی سیال داشت. کتابهای نفیس زیادی نگاشت... در علوم اسلامی سرچشمه و منشأ بود. در نقل احادیث تبخّر داشت و بی‌نظیر بود.» سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸ / ص ۱۸۴؛ ابن خلدون درباره وی شهادت به صدق و امانت و دیانت و بزرگی و آقایی داده است. العبر: ج ۳ / ص ۲۳۹؛ شیخ عزالدین بن عبدالسلام درباره وی گفته «وی یکی از مجتهدان بود، که من در کتابهای علماء اسلام درباره‌ی مسائل علمی کتابی همچون کتاب المحلّی ابن حزم ندیده‌ام.» ذهبی بعد از نقل این مطلب گفته: «شیخ عزالدین درباره‌ی او راست می‌گوید.» سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸ / ص ۱۹۳ شبیه به این عبارات از سیوطی نیز نقل شده است (طبقات الحفاظ: ص ۴۳۶) زرکلی درباره‌ی ابن حزم گفته: «دانشمند اندلس در زمانش و یکی از بزرگان اسلام به شمار می‌رفت. مردم بسیاری در اندلس از طریقه و روش او پیروی می‌کردند که به آنان «حزمیّه» گفته می‌شد، الاعلام، ج ۴ / ص ۲۵۴.

پیامبر می‌رسید. حضرتش شخصی را که درست گفته بود، تائید می‌کرد و گوینده‌ی نادرست را تخطئه می‌نمود. این مطلب بعد از رحلت ایشان بیشتر و بیشتر شد... وی سپس موارد متعددی از فتاوی‌ای صحابه را که پیامبر انکار نموده، آورده است.^۱

(ب) آیه‌الله معرفت گوید:

ارزش تفسیر صحابه ناشی از آن است که آنها به رسول خدا نزدیک بودند، محل توجه ایشان در امر تعلیم و تربیتش بودند و به لحاظ زمانی نزدیک‌ترین افراد به موارد نزول قرآن بوده و داناترین افراد به اهداف و مقاصد و نیاتش بوده‌اند. (بند ۲-۱)

در پاسخ باید گفت:

قرآن، ام‌الکتاب و لوح محفوظ است و کتابی است پنهان همچون درّ در صدف که جز افراد مطهر، کسی نمی‌تواند آن را دریابد، و کتاب مبین است که هر چیزی را روشن می‌کند و دارای لوح محو و اثبات است؛ البته تمام این مراتب و مقامات، در این مصحفی که مابین دو جلد است، وجود ندارد که در دسترس همگان باشد. بلکه آنها الواحی مخصوص و ملکوتی هستند که اختصاص به صاحبان آیه‌ی تطهیر دارد، بزرگ مردانی آسمانی که هر سال در شب قدر، تأویل آیات بر آنان فرود می‌آید و با آن می‌توانند هر مشکلی را حل و رفع نمایند. این شأن فقط مخصوص اهل بیت علیهم‌السلام است و بس. این معرفت هیچگاه برای صحابه پیدا نخواهد شد، زیرا که خدای متعال، آنان را وارث تکوینی آیات ملکوتی خود قرار نداده است. برخی از برجستگان اهل سنت نیز ذکر کرده‌اند که این سخن همان تعبیر مسیحیان در حق اسقف‌هایشان می‌باشد. ابن حزم گوید:

برخی گفته‌اند: صحابه چون شاهد وحی بودند، پس نسبت به آن، از دیگران

۱. الإحکام فی اصول الأحکام (با تحقیق احمد شاکر): ج ۶ / ص ۸۱۰؛ همچنین ج ۵ / ۶۴۲ و ج ۶ / ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۶.

داناترند. لازمه‌ی این اعتقاد ایشان، آن است که بگوییم تابعان نیز صحابه را درک کردند و از دیگران نسبت به ایشان داناترند. در این صورت تقلید از تابعین واجب می‌شود. و به همین ترتیب، نسل به نسل تا به زمان ما می‌رسد و بر ما تقلید از این مجموعه واجب می‌شود، در حالی که این نکته، ویژگی مسیحیان در تبعیت از اسقفهایشان است، اما دین ما این خصوصیت را ندارد و حمد و ستایش مخصوص خداوند جهانیان است.^۱

ج) خود صحابه چنین مقاماتی را - که آیت الله معرفت و برخی افراد افراطی از اهل سنت برایشان اثبات می‌کنند - برای خود قبول ندارند. دکتر طه حسین^۲ در این باره چنین می‌گوید:

ما نباید اصحاب پیامبر را آن‌گونه ببینیم که خودشان، خویش را آن‌گونه نمی‌دیدند. آنان خودشان را انسانهایی می‌پنداشتند که در معرض خطا و گناه هستند، همچون دیگر افراد بشر که در معرض خطا و اشتباه هستند. آنان به همدیگر تهمتهای بزرگی نسبت می‌دادند. برخی از آنان برخی دیگر را به کفر و فسق متهم می‌ساخت... افرادی از اصحاب پیامبر که از عثمان پشتیبانی کردند، دشمنان خود را خارج از دین می‌انگاشتند. افراد مقابل آنها نیز با فرمان عثمان مخالفت می‌کردند. به همین دلیل، این دو گروه جنگ با یکدیگر را جایز می‌دانستند. پس از آن، در عمل برخی با برخی دیگر در روز جنگ جمل و جنگ صفین به نبرد برخاستند و یکدیگر را کشتند... اصحاب، خودشان را بدین اختلاف می‌راندند، گناهان کبیره را به یکدیگر نسبت می‌دادند و برخی با برخی دیگر در راه خدا می‌جنگیدند. پس شایسته نیست که اندیشه‌ی ما درباره‌ی ایشان، از گمان خودشان درباره خودشان نیکوتر و بهتر باشد. و شایسته نیست که روش کسانی را در پیش گیریم که اکثر گزارش‌های مربوط به فتنه و اختلاف

۱. الإحکام فی اصول الأحکام: ج ۶ / ص ۸۱۹ (با تحقیق احمد شاکر)، همچنین انتشارات دارالجیل به تحقیق گروهی از علماء: ج ۶ / ص ۲۵۰.
 ۲. زرکلی درباره او گفته است: دکتر طه حسین متوفی ۱۳۹۳ از بزرگان سخنوران است که شیوه‌های جدیدی را بنیان نهاد و غوغایی در جهان ادبیات عرب پدید آورد. (اعلام زرکلی: ۳ / ۲۳۱)

میان صحابه را انکار می‌کنند.

اگر ما اینچنین رفتار کنیم، مانیز از جمله کسانی خواهیم بود که تمام تاریخ اسلام را از زمان بعثت پیامبر تا کنون دروغ می‌انگاشته‌ایم، زیرا کسانی که اخبار این فتنه‌ها را نقل کرده‌اند، همان کسانی بوده‌اند که اخبار فتح پیامبر و جنگ‌های او و سیره‌ی پیامبر و خلفا را برای ما گزارش کرده‌اند. بنابراین در بررسی روایان اخبار، شایسته نیست که بخشی را که دوست می‌داریم تصدیق کنیم و همان روایان را در اخباری که نمی‌پسندیم، دروغ‌گو بینگاریم. همچنین شایسته نیست که ما برخی از قطعات تاریخ را باور کنیم و برخی دیگر را افسانه پنداریم، به این بهانه که برخی از آن را دوست داریم و ما را راضی می‌کند و برخی دیگر ما را به رنج و آزار می‌اندازد.^۱

دکتر احمد امین^۲ چنین می‌گوید:

ما می‌بینیم که صحابه خودشان همدیگر را نقد - و حتی لعن - می‌کردند. اگر صحابه خودشان را در این جایگاه می‌دانستند، نه نقد برایشان صحیح بود و نه لعن. آنها خودشان نسبت به خود آگاه بودند و مبادرت به این کار نمی‌کردند، زیرا که ایشان در مورد جایگاه خودشان، از عوام روزگار ما داناتر بودند. بنگرید به حال طلحه و زبیر و عایشه و کسانی که همراه اینان بودند. هرگز به این عقیده نرسیدند که پیمان با علی را نشکنند. نیز بنگرید به معاویه و عمرو عاص که از زدن حتی یک ضربه ناچیز که بتوانند به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بزنند، کوتاهی نکرده و دریغ نوزیدند. آنان یاران علی را با شمشیر، از پای درآوردند. همچنین از عمر روایت شده که وی روایات ابوهریره را انکار می‌کرد و خالد بن ولید را دشنام می‌داد و

۱. الفتنه الکبری (عثمان): ص ۱۷۳-۱۷۰.

۲. زرکلی گفته: احمد امین (متوفی ۱۳۷۳ هـ) دانشمند ادبیات، صاحب اطلاعات فراوان در مورد تاریخ که در شمار نویسندگان بزرگ بود... وی از اعضاء مجمع علمی عربی در دمشق و مجمع اللغة در قاهره و مجمع علمی عراق در بغداد بود. دانشگاه قاهره به وی دکترای افتخاری داد. او از پرکارترین نویسندگان مصری است که کتابهای بسیاری نگاشت و افاضات زیادی را نشر داد. از جمله‌ی کارهای او این که مدت ۳۰ سال رئیس گروه تألیف و ترجمه و نشر کتب در مصر بود. از تألیفات او است: «فجر الاسلام»، «ضحی الاسلام»، «ظهر الاسلام»، «یوم الاسلام»، «زعماء الاسلام فی العصرالحديث». [اعلام زرکلی: ج ۱ / ص ۱۰۱] همچنین رک. معجم المؤلفین: ج ۱ / ص ۱۶۸.

حکم به فسق او را صادر می‌کرد... در میان صحابه پیامبر اندک است مواردی که از زبان یا دست او آسیبی ندیده باشند. و نمونه‌های اینچنینی که تاریخ برای ما گزارش کرده، بسیار است.

تابعین نیز به همین شیوه با صحابه برخورد می‌کردند و گناهکاران صحابه را ردّ و طرد می‌کردند. اما بعد از گذشت زمان صحابه و تابعین، مردم عامی اینان را مانند معبودهای بزرگ و غیرقابل طعن پنداشته و می‌پندارند، در حالی که صحابه مانند بقیه‌ی مردم هستند. همانطور که مردم را در کارهای نیک می‌ستاییم، آنان را نیز مدح می‌کنیم و در بدیهایشان آنان را مثل سایر مردم نکوهش می‌نماییم. آنان بر بقیه‌ی مردم برتری خاصی جز دیدار پیامبر و هم عصر بودن با او را ندارند، بلکه حتی گناهان آنان - به همین دلیل - از بقیه سنگین تر است چرا که آنان، نشانه‌ها و معجزات پیامبر را مستقیماً دیده‌اند ولی ما از نزدیک ندیده‌ایم و پس گناهان ما از آنان خفیف تر است و ما از آنان عذر بیشتری داریم.^۱

محمد ناصرالدین البانی دانشمند معاصر می‌گوید:

چگونه برایمان رواست که تصور کنیم که پیامبر به ما اجازه دهد که از فرد فرد صحابه پیروی کنیم، در حالی که بین آنان هم افراد بسیار دانشمند وجود دارد و هم افراد متوسط، و حتی کسانی که دارای علم بسیار اندکی بوده‌اند، مانند آن صحابی که می‌پنداشت که خوردن تگرگ، روزه‌ی روزه‌دار را باطل نمی‌کند!^۲

نزدیک به این عبارات از شوکانی (متوفی ۱۲۵۵ هـ.ق)^۳، شیخ محمود ابوریّة

۱. ضحی الاسلام: ج ۳ / ص ۷۵.

۲. سلسلة الاحادیث الضعيفة و الموضوعة: ج ۱ / ص ۸۲.

۳. زرکلی گوید: محمد بن علی بن محمد شوکانی، فقیه، مجتهد از بزرگان علماء یمن و اهل صنعاء بود. در سرزمین شوکان از منطقه‌ی فولان یمن زاده شد، در صنعاء بالید و قضاوت آنجا را در سال ۱۲۲۹ هـ.ق. عهده‌دار شد و در همین سمت از دنیا رفت. وی تقلید را حرام می‌دانست. ۱۱۴ کتاب و رساله دارد، از جمله: نیل الأوطار، البدر الطالع، فتح القدير فی التفسیر، السیل الجزار... الاعلام زرکلی: ج ۶ / ص ۲۹۸. کلام مورد نظر او در کتاب ارشاد الفحول: ص ۱۵۸ آمده است.



(متوفی ۱۳۷۰ هـ ق) ^۱، شیخ محمد عبده ^۲، رشید رضا ^۳ و رافعی ^۴ نقل شده است. آیت الله معرفت گوید:

ارزش تفسیر صحابی به آن است که به رسول الله ﷺ نزدیک بود، حضرتش بطور جدی به تعلیم و تربیت آنها عنایت داشت، فاصله زمانی آنها به جایگاه‌های نزول قرآن کمتر بود، نسبت به اهداف و مقاصد قرآن، آشناتر بودند، چنان که سید ابن طاووس گفت: «علم آنها نسبت به نزول قرآن نزدیک‌تر بود. (بند ۲-۱)

در پاسخ می‌گوییم: علامه طباطبایی این مضامین را آورده و به آنها پاسخ داده، که ما به پاسخ ایشان اکتفا می‌کنیم. مرحوم طباطبایی ابتدا این نظریه غلط را بدین گونه تقریر می‌کند:

خداوند فرموده: ﴿و انزلنا الیک الذکر...﴾ (نحل (۱۶): ۴۴) پیامبر، مطالب تفسیری را برای صحابه تبیین کرد. آن‌گاه تابعان این مطالب را از صحابه گرفتند. پس آنچه که آنان از پیامبر به ما رسانده‌اند، همان بیانات پیامبر است که به نص قرآن، پرهیز و چشم‌پوشی از آن جایز نیست. اما آنچه صحابه درباره‌ی آن سخن گفته‌اند - بدون آن که آن را به پیامبر نسبت بدهند - اگرچه آن را نمی‌توان بیانات پیامبر دانست و بر حجیت آن پای فشرد، اما قلب انسان با آنها آرامش می‌گیرد.

۱. اضواء علی السنة المحمدیة: ص ۳۵۹-۳۵۶ (چاپ دارالمعارف مصر).
۲. زرکلی گفته است: (متوفی ۱۳۲۳ هـ ق) شیخ محمد عبده فرزند حسن خیرالله مفتی مصر، از بزرگان اصلاح طلب و نواندیش در اسلام بود... تفسیر قرآن کریم و شرح نهج البلاغه از آثار وی می‌باشد (اعلام: ج ۶ / ص ۲۵۲). عمر رضا کحالة چنین گوید: فقیه، مفسر، متکلم، دانشمند، ادیب، نویسنده، روزنامه‌نگار و سیاستمدار... (معجم المؤلفین: ج ۱۰ / ص ۲۷۳). وی در سال ۱۳۲۳ درگذشت.
۳. زرکلی درباره‌اش می‌گوید: صاحب مجله‌ی «المنار»، یکی از مردان اصلاح طلب و نویسنده، عالم در علم حدیث، ادبیات، تاریخ و تفسیر... در سال ۱۳۱۵ به مصر مهاجرت کرد و از یاران و شاگردان شیخ محمد عبده شد... او از افراد صاحب فتوی و تألیف گشت که سعی داشت بین شریعت و مسائل جدید پیوند برقرار کند... (اعلام: ج ۶ / ص ۱۲۶) وی در سال ۱۳۵۴ درگذشت. برای پیدا کردن سخنان وی ر.ک تفسیر المنار: ج ۱۰ / ص ۳۷۵.
۴. زرکلی درباره او می‌گوید: مصطفی صادق رافعی دانشمندی ادیب و شاعری از نویسندگان بزرگ بود که اصل او از طرابلس شام بود (الاعلام ۷: ۲۳۵). به سال ۱۳۵۶ درگذشت.



پس آنچه را که صحابه در تفسیر قرآن می‌گویند، یا کلامی است که از پیامبر نقل می‌کنند یا سخنی گفته‌اند که با ذوق و سلیقه‌ی خود، آن را از بیانات پیامبر و تعلیمات وی گرفته‌اند. همچنین آنچه را که شاگردانشان یعنی تابعین ذکر کرده‌اند نیز همین حکم را دارد. چگونه می‌توان تصور کرد که معانی قرآن برایشان پوشیده مانده باشد، با وجود قدرت فهم آنان در زبان عربی، و تلاش آنان بر دریافت از سرچشمه‌ی علم پیامبر، و کوشش فراوانی که در فهم دین داشته‌اند، همانگونه که تاریخ از کوششهای مردان دینی صدر اسلام برای ما بیان می‌دارد. از اینجا آشکار می‌شود که بازگشت از طریقه و سنت آنان و خارج شدن از جماع آنان و تفسیر آیه‌ای از آیات در آنچه آنان نگفته‌اند و بدان گزارش نداده‌اند، بدعت است. در مقابل، سکوت کردن درباره‌ی آیاتی که آنان سکوت کرده و بیانی از آن ارائه نکرده‌اند، واجب و لازم است.^۱

آنگاه علامه طباطبائی در پاسخ این سخنان و نقد آنها می‌نویسد:

آن سخنانی که به عنوان تفسیر قرآن از کلام صحابه نقل شده - بدون توجه به طرق اسنادی آن - اختلاف صحابه در فهم قرآن را می‌رساند، تا جایی که حتی بیانات از یک نفر از آنان نیز، با اختلاف و چندگونگی نقل شده و این مطلب بر شخص متبّع ژرف‌نگر در اخبار آنان پوشیده نیست. و این مطلب که باید حتماً یکی از اقوال مختلف نقل شده از آنان را پیرامون آیه برگزینیم و از خرق اجماع آنان و خروج از جماعت آنان بپرهیزیم، قابل قبول نیست. زیرا که آنان خودشان این راه را نپیموده‌اند و این روش را ضروری نشمرده و به اختلاف بین خودشان اهمّیت نداده‌اند. پس چگونه است که دیگران بر آنچه که آنها گفته‌اند پافشاری دارند؟ سخنان آنها - از دیدگاه حجیت - نسبت به دیگران امتیازی ندارد و مخالفت کردن دیگران با آنان، امری نامشروع و حرام شمرده نمی‌شود؛ ضمن این که این روش و تکیه بر نقل آنچه از مفسران صدر اسلام یعنی صحابه و تابعین درباره‌ی معانی آیات قرآنی رسیده، موجب توقف سیر علمی است. اگر ما در صدد جستجوی حقیقت نباشیم و حقائق را فقط در سخنان دانشمندان پیشین

و کتابهای تفسیری صدر اسلام جستجو کنیم، بطلان این شیوه آشکار است. بعلاوه می‌دانیم که آنچه درباره تفسیر از آنان نقل شده، چیزی جز معانی ساده و عباراتی بسیط و خالی از عمق و دقت نظر است. در این صورت، با مفهوم این آیه‌ی شریفه چه کنیم که می‌فرماید ﴿و نزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء﴾ (نحل: ۱۶ / ۸۹) (و ما بر تو کتاب را نازل کردیم تا بیان هر چیزی باشد) پس آن دقت نظرهای معارفی قرآن را از کجا بیابیم؟

صاحبان این نظریه گفته‌اند:

مگر می‌شود که معانی قرآن بر آنان مخفی مانده باشد، با توجه به این که ایشان دارای فهم و جدیت و اجتهاد فراوانی در تفسیر قرآن بوده‌اند؟ این سخن نیز باطل است، زیرا که در بسیاری از معانی آیات قرآنی، بین اینان اختلاف واقع شده و در سخنان زیادی که از آنان نقل شده، تناقضات زیادی وجود دارد. اختلاف و تناقض قابل تصور نیست، مگر این که فرض کنیم که حق و حقیقت، بر پاره‌ای از آنان پنهان مانده و راه حق با باطل درآمیخته است.^۱

و اما مطلبی از سید ابن طاووس نقل شده که: [علم صحابه نسبت به نزول قرآن صحیح‌تر است.] در پاسخ می‌گوییم که سید ابن طاووس این مطلب را در ردّ سخن جبائی در تفسیر آیه ﴿و قال الذی من عنده علم من الكتاب﴾ (نمل: ۲۷): ۲۴ گفته است، و این، از باب جدال احسن است و الزام خصم به آنچه که خودش آن را باور دارد.^۲

اگر آیت‌الله معرفت می‌خواهد عقاید سید ابن طاووس را در باب صحابه و حدیث نجوم ادعائی اهل سنت را بدست آورد، باید به کتاب طرائف ایشان مراجعه کند، که سید ابن طاووس گوید:

و از روایات عجیب و نادر اهل سنت آن است که ایشان از پیامبر عبارتی به این مضمون نقل کرده‌اند که حضرتش فرمود: «اصحابی کالنجوم بأئیم اقتدیتم اهدیتهم» (اصحاب من همچون ستارگان آسمانند که به هر کدامشان اقتدا کنید

۱. تفسیر المیزان: ج ۳ / ص ۸۵

۲.



هدایت می‌شوید.)، در حالی که ما می‌دانیم برخی از صحابه همدیگر را تکفیر کردند و پاره‌ای دیگر همدیگر را به گمراهی نسبت داده و بعضی خون یکدیگر را حلال شمرده‌اند که برخی از این موارد قبلاً گذشت، مانند اتفاقاتی که در هنگام کشته شدن عثمان پیش آمد و جنگ بصره (جمل) و صفین و حوادث مشابه بسیاری که حاکی از تناقضات و اختلافات بین صحابه است. پس اگر اقتدای به هر کدام از آنها درست باشد، ناگزیر اقتدای به برخی دیگر خطا خواهد بود، چرا که برخی نسبت به برخی دیگر، شهادت خطا و اشتباه داده‌اند و این موجب گمراهی و قتل آنان می‌شود. بدین روی، ضعف این گونه روایات آشکار می‌شود که چه اندازه با عقل انسانهای دیندار، فاصله دارد.^۱